ویژه رودکی

روایتی از زمانه، زندگی و جایگاه رودکی به مناسبت روز بزرگداشتش

او شاعر خراسان بود

مجید خاکپور

گزارش یک زندگی

در کهنه‌کتابی کاهی‌برگ آمده است وقتی پیرمرد نابینایی در دهی کوچک در گوشه‌ای از خراسان بزرگ از دنیا رفت، هرکس به زبان فارسی سخن می‌گفت، شعری از او از بر داشت و هرکه شعری از او از بر بود، سر در گریبان کرده، افسوس خورده، افسرده گشت.شک و تردید و ابهام تنیده دور هرچه به آن پیر مربوط است؛ نه سال دقیق تولدش بر ما معلوم است، نه سال مرگش. برخی گفته‌اند کور مادرزاد بوده و عده‌ای قسم می خورند که علت نابینایی‌اش کشیدن میل گداخته به چشمانش بوده است. حتی شمار دقیق ابیاتش هم رازی مدفون است، اما می‌دانیم او که حدود ۱۱۱۵سال پیش مرده، نخستین کسی بوده که شعر فارسی را نیکو می‌گفته و آن را به کمال رسانده است. می‌دانیم او پدر شعر فارسی، رودکی است.آگاهی ما از دوران کودکی ابوعبدا... جعفربن‌محمد ملقب به رودکی بسیار اندک است. «اما گفته‌اند چنان تیزهوش و زودیاب بود که به خُردی قرآن را به تمامی از بر کرد و خواندن و نوشتن آموخت و شعرگفتن گرفت.»[۱] همچنین آورده‌اند که صدایی دلکش داشت و آواز را خوش می‌خواند و در خنیاگری هم چیره‌دست بود. «در موسیقی او را مهارتی عظیم بود و بربط را نیک نواختی.»[۲] در سازی که او می‌نواخته نیز قول‌ها گوناگون است؛ برخی گفته‌اند او چنگ‌نواز بوده است.

زادگاه و تخلص رودکی

کاربلدان و رودکی‌شناسان و ادیبان و گذشته‌پژوهان درباره زادگاهش بیش از هر نکته دیگری درباره او، هم‌رأی‌اند. خراسان بزرگ یا خراسان تاریخی یکی از چهار استان بزرگ ایران از دوره ساسانیان بوده و قلمرو آن استان‌های خراسان کنونی و بخش زیادی از افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و بخش‌هایی از قرقیزستان امروزی را در بر می‌گرفته است. در دوران حکومت سامانیان که رودکی نیز در آن عصر می زیسته، خراسان مرکز خلافت این دودمان ایرانی بوده و سمرقند شهر آبادانی در خراسان بزرگ و پنج‌رودک روستای خرمی نزدیک سمرقند.نام این روستا یکی از چراغ‌های راه برای پیداکردن زادگاه رودکی است. سعید نفیسی در سخنرانی* خود در مراسمی که برای رودکی برگزار شده است، به نقل از کتاب «الانساب» اثر سمعانی می‌گوید: پنج‌رودک که زادگاه رودکی است، در حوالی سمرقند قرار دارد. سبب نام «پنج‌رودک» نیز این است که پنج جوی آب یا رود کوچک در آن روان بوده و به همین دلیل به پنج‌رودک معروف شده است.این روستا جایی است که سعید نفیسی، خود به آن سفر کرده و در کتاب «محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی» نوشته است: «پس از برگزاری بیست‌وپنجمین کنگره خاورشناسان در مسکو، فرهنگستان علوم تاجیکستان مرا به آن سرزمین دعوت کرد [...] روز دوشنبه ۳۱ امرداد‌ماه [سال ۱۳۳۹] از استالین آباد از راه سمرقند به شهر پنج کنت که نزدیک‌ترین شهر امروز به زادگاه رودکی است، رفتم. در شمال پنج کنت دره بسیار خرم و باصفایی است که پنج رود کوچک در آن می‌ریزند و در پایان دره به یکدیگر می‌پیوندند و به رود زرافشان می‌ریزند. به همین جهت این ناحیه را پنج‌رودک می‌نامند و هنگامی که رودکی در آنجا به جهان آمده است، همین نام را داشته است. به همین جهت وی رودکی تخلص کرده است.»

تأثیر حکومت بر احوال فرهنگ

در برکشیدن و اعتلای فرهنگ، حکومت‌ها بسیار مؤثرند و برخی سلاطین سامانی چنان بودند: «بی‌گمان کثرت گرایی فکری، فلسفی، کلامی، دینی و مذهبی عصر سامانی و خردگرایی و عقل‌مداری سامانیان و نیز نیک‌اندیشی و عنایت امیران سامانی به تعلیم و تربیت اخلاقی و معنوی جامعه علاوه بر توجه به آبادانی و پیشرفت قلمرو خویش و به‌ویژه حمایت و تشویق عالمان و فرهیختگان عصر خود در این امر بر رویکردها و گرایش‌های عالمان و ادیبان دوره سامانی همچون رودکی مؤثر بوده است. سرایش مثنوی اخلاقی کلیله‌ودمنه به کوشش رودکی و به امر و خواهش امیر سامانی را از این منظر می‌توان دید.»[۳] آن حاکمان خردمند، فرهنگ و زبان فارسی را قدر و قیمت دادند تا بر صدر نشست و سبب شدند درخت فرهنگ و زبان فارسی ریشه بدواند، هم بارآور شود و هم مایه زایایی: «اگر فردوسی توانست کاخی بلند برافرازد که هرگز از باد و باران گزند نیابد، از آن بود که پیش از وی این ابوعبدا...جعفربن محمد [رودکی] آمده بود.»[۴] رودکی نه فقط بر فردوسی که بر دقیقی و بیهقی و طایفه بزرگی از شاعران و ادیبان نامی پس از خود اثر گذاشت: «تاریخ بیهقی، اثر بی‌بدیل و جاودانه تاریخ‌نگار ژرف‌اندیش خواجه ابوالفضل محمد بیهقی، یکی از این نمونه‌هاست که در موارد متعددی در بیان عبرت‌های فلسفی و اخلاقی به اشعار رودکی استناد جسته است.»[۵]

سُم‌کوب و سرکوب‌شدن ایرانیان و فرهنگشان یکی از دلایلی بود که سامانیان به زبان فارسی و شاعران برای بازگرداندن هویت میدان دادند: «دیگر مردم خراسان ناچار نبودند زبان تازی، این زبان بیگانه درشت را به‌کار برند. امرای آل سامان زیردستان و خراج گزاران خود را به شیوایی‌ها و شیرینی‌های زبان پارسی اجازت داده بودند.[...] سرایندگان نامی [...] شعر پارسی جدید را با شعر تازی که در اوج فصاحت بود، برابر ساخته بودند.[...] امرای سامانی به شعرا صلت‌های گران می‌دادند. شاعر در دربار ایشان جای بزرگ داشت، زیرا که این رادمردان ایرانی‌نژاد می‌خواستند ایران را که ناگهانی پس از سپری‌شدن ساسانیان در شکنجه تازیان افتاده بود، از آن گرداب برآورند و زبان پارسی را دوباره بر آن تختی که زبان پهلوی از آن برخاسته بود، بنشانند و شعرای دربار ایشان پهلوانان این جنبش بزرگ بودند.»[۶] در آن روزگار قلم دبیر و سراینده با شمشیر سردار و سالار یکسان بود.

نصربن احمد، پادشاه سامانی، رودکی را بسیار عزت می‌گذاشت و به سفارش همو بود که رودکی کلیله‌ودمنه را به نظم درآورد و بابتش ۴۰هزار درهم پاداش گرفت. (از این اثر نیز نشان زیادی نمانده، اما فردوسی در شاهنامه از آن یادی کرده است: گزارنده را پیش بنشاندند/ همه نامه بر رودکی خواندند) علاوه بر شخص سلطان، وزیر دانشمند و معروف سامانیان، خواجه ابوالفضل بلعمی، به رودکی اعتقاد بسیار داشت و در عرب و عجم نظیری برای او نمی‌شناخت. «و این توجه وزیر و سلطان و امیران دربار مایه ثروت بسیار و تجمل فراوان رودکی گشت...[که علاوه بر شاعری و چنگ نوازی] به داشتن مکنت و جلال و حشمت نیز آوازه گشته[...]و خود او نیز در اشعارش از ناز و نعمت و حشمت و برخورداری از جوانی و سرمستی و اقبال مردمان و نوازش امیران و بزرگان سخن گفته است.»[۷]

آیا او نخستین شاعری بوده که به زبان فارسی شعر گفته است؟ سعید نفیسی در کتاب «محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی» نقل قول‌هایی از کسانی آورده که رودکی را «کاروان سالار» شعر فارسی و نخستین کسی که «در گنجینه شعر فارسی را او به زبان گشوده» و شاعری که «پیش از وی اهل عجم شعر عربی گفتندی» دانسته‌اند

کاروان‌سالار شعر

از دیگر جنبه‌های رازآلود و مه‌گرفته پیرامون جناب رودکی یکی هم این است که آیا او نخستین شاعری بوده که به زبان فارسی شعر گفته است؟

سعید نفیسی در کتاب «محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی» نقل قول‌هایی از کسانی آورده که رودکی را «کاروان سالار» شعر فارسی و نخستین کسی که «درِ گنجینه شعر فارسی را او به زبان گشوده» و شاعری که «پیش از وی اهل عجم شعر عربی گفتندی» دانسته‌اند. اما در ادامه با آوردن قول‌هایی دیگر، این ادعا را رد کرده است. نزدیک‌تر به واقعیت این است که او نخستین کسی بوده که شعر به زبان فارسی را بسیار خوب و نیکو گفته است.

استاد بدیع‌الزمان فروزانفر در کتاب «سخن و سخنوران» نوشته است: «اولین کس نیست که به فارسی شعر سروده، ولی نخستین شاعر است که شعرهای پخته بسیار گفته و شعر فارسی توسط او کمال یافته.» و دکتر محمد دبیرسیاقی نیز در «پیشاهنگان شعر پارسی» این موضوع را تأیید کرده است: «رودکی[...] نخستین و بزرگ‌ترین پارسی‌گویی است که شعرهای پخته بسیار گفته و شعر فارسی را کمال بخشیده است.»

در تأیید نیکوشعرساختن و پخته‌سرایی و اثرگذاری شعر او می‌شود یادی کرد از روایت خلق شعر «بوی جوی مولیان آید همی». کلام رودکی چنان نافذ بود که می‌توانست کاری کند سلطانی قدرقدرت تصمیم و حکمش را بشکند و برهنه‌پا بر اسب بنشیند و بتازاند به سمتی که شاعر می‌خواهد. و این حکایتی است زبانزد؛ همان حکایتی که نصربن احمد سامانی لشکریان را از یار و دیار کنده و به حوالی هرات یا بادغیس رفته و سر آن هم نداشته است که برگردد. همه اهل لشکر دل‌تنگ زن و فرزند بودند، اما حتی یک تن دل آن را نداشته است که برود پیش امیر شرح‌حال عرض کرده، خواهش کند اگر میل همایونی می‌کشد، اذن فرمایند به باربرداشتن و عزیمت به سوی ولایت. این می‌شود که دست به دامان رودکی می‌شوند: «پنج‌هزار دینار تو را خدمت کنیم اگر صنعتی بکنی که پادشاه از این خاک حرکت کند که دل‌های ما آرزوی فرزند همی برد و جان ما از اشتیاق بخارا همی برآید.»[۸] رودکی که نبض امیر را در دست داشت و مزاج او را می‌شناخت، پذیرفت. قصیده‌ای ساخت. روز بعد پس از اینکه امیر صبحانه خورد و سر کیف بود، وارد چادر شاهی شد و ساز برداشت و از چیرگی انگشتان مدد گرفت و صدای چنگ (یا بربط) را به روانی و ملایمت، همچون نوای گذر آب از جویی، درآورد و زیرصدای شعرش کرد و خواند:

بوی جوی مولیان آید همی/ یاد یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درشتی راه او/ زیر پایم پرنیان آید همی
به اینجا که رسید، جریان خون در رگ‌های امیر شدت گرفت:
ای بخارا، شاد باش و دیر زی/ میر زی تو شادمان آید همی
و وقتی خواند:
میر ماه است و بخارا آسمان/ ماه سوی آسمان آید همی
میر سرو است و بخارا بوستان/ سرو سوی بوستان آید همی
امیر دامن از کف داد و بی‌کفش دوید سمت مادیانی و تاخت سمت بخارا.
سران مات و مبهوت لشکر هم نه فقط به قول خود وفا کردند که به‌جای پنج‌هزار، ده‌هزار دینار به رودکی دادند.

رودکی شعرها گفته است در باب ناپایداری ذات جهان و آدمیان. شاید این شعر را وقتی داشته عصازنان و رنجیده‌دل به سوی روستایش، پنج رودک برمی‌گشته است تا آنجا بمیرد، سروده باشد: با صدهزار مردم تنهایی/ بی‌صدهزار مردم تنهایی
وقتی رودکی بی‌جان شد، هرکس به زبان فارسی سخن می‌گفت و شعری از او از بر داشت

ابیات بی‌شمار و نابودی آن

تعداد ابیات او را از ۱۰۰هزار تا یک میلیون و ۳۰۰هزار بیت هم برآورد کرده‌اند که به نظر باورکردنی نیست. به باور محمد دبیرسیاقی، با توجه به این بیت رشیدی سمرقندی رقم ۳۳هزار و ۳۰۰بیت معقول‌ترین شماره به واقعیت است:

شعر او را برشمردم سیزده ره صدهزار/ هم فزون‌تر آید ار چونان که باید بشمری

اما در همین رقم هم جای شک است. در هر حال، متأسفانه فقط بخش کمی از اشعار او برای ما باقی مانده است. سعید نفیسی دلیل ازبین‌رفتن اشعار و آثار او را حمله مغولان می‌داند: «آمدند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند. سپاهیان مغول [...] افسار اسبان خویش را به دست دانشمندان زمانه دادند، خردمندان را کشتند و پس از این همه اهانت شهر را نیز ویران کردند.[...]یکی از نخستین شهرهای بزرگ ایران که ترکتازان مردم‌کش مغول سوختند، همان سمرقند، سرزمین ابوعبدا... جعفربن‌محمد ما بود.[...] شهر او را ویران کردند و در این میان گفته او هم از میان رفت و از آن چندین جلد کتاب که مجموعه اشعار او بود، چیزی نماند.»[۹]

فاش‌شدن رازی هزاروصدساله

بسا که مست در این خانه بودم و شادان/ چنان که جاه من افزون بُد از امیر و ملوک
کنون همانم و خانه همان و شهر همان/ مرا نگویی کز چه شده‌ست شادی سوک؟

یکی از نکات جالب درباره رودکی این است که او نابینا بوده. برخی او را کوری مادرزاد می‌دانستند، اما «کسانی نیز هستند که در نقل اشعار و بیان احوال وی اشاره‌ای به کوری او ندارند... و در اشعار خودِ شاعر نیز قراینی بر بینابودن هست و اشارات و تشبیهات فراوانی دارد که از انسان کور بعید است، مانند:

و آن زنخدان به سیب ماند راست/ اگر از مشک خال دارد سیب

یا

نظر چگونه بدوزم که بهر دیدن دوست/ ز خاک من همه نرگس دمد به جای گیاه

یا این بیت:

همیشه چشمم زی زلفکان چابک بود/ همیشه گوشم زی مردم سخندان بود»[۱۰]

روایت محکم‌تر این است که رودکی در پایان عمر کور شده است، یا درست‌تر اینکه کورش کرده‌اند. در تاریخ یمینی آمده است: «در پایان عمر چشمش میل کشیده شد.» میل کشیدن چشم دو سبب داشت؛ یکی بیماری که امروز به آب مروارید معروف است «و دفع این علت در آن زمان و تا مدت‌های بسیار مدید آن بوده است که آهنی گداخته بر چشم می‌کشیدند تا آن پرده برداشته شود».[۱۱]

میل کشیدن به چشم همچنین کیفردادن و مجازات معمول بوده برای خطاکاران. اما اینکه چه‌چیز باعث می‌شود تا رودکی را که آن همه عزیز داشته می‌شد چنین سخت مکافات بدهند نیز از همان رازهاست، اما حدس‌ها و احتمال‌هایی هست: «در این باب می‌توان انگاشت که چون رودکی با ابوالفضل بلعمیِ وزیر بسیار نزدیک بوده است و این وزیر به سال ۳۲۶ معزول شده[...] نزدیکان و دوستان وی مورد خشم نصربن احمد واقع شده باشند و از آن جمله رودکی بوده است که بدین جهت یا جهاتی دیگر دیدگان او را میل کشیده و او را کور کرده باشند.»[۱۲] اینکه او در اواخر عمر به زادگاهش، رودک، برمی‌گردد نیز احتمال مغضوب و رانده‌شدن از دربار و درنتیجه کیفردادنش را تقویت می‌کند.

میل کشیدن به چشم یا کوری مادرزاد او (برای درد یا درمان‌دادن) یازده قرن سِری پوشیده بود تا اینکه در سال ۱۳۳۶ براساس نشانی‌ای که ابوسعید ادریسی در تاریخ سمرقند داده بوده، گور رودکی را در گورستان کهنه‌ای در پنج‌رودک پیدا کردند و آن را شکافتند: «پس از کاوش جایگاه قبر وی را یافتند و استخوان‌های وی از زیر خاک بیرون آمد. در کاسه چشم وی در جمجمه‌اش اثر سوختگی و برخورد با جسم گداخته‌ای پیدا شد و مسلم شد که جسم گداخته‌ای را در چشمان وی فرو برده‌اند و آنچه نجاتی گفته بود که چشم وی را میل کشیده‌اند، ثابت شد. در ستون فقرات وی نیز اثر شکستگی پدیدار بود و دانشمندان گفتند که برای کورکردن وی و نزدیک کردن چهره‌اش به اخگری که سبب اثرگذاشتن آتش در استخوان جمجمه و کاسه چشم و کوری وی شده است، سرش را روی آتش خم کرده‌اند و وی مقاومت کرده است و استخوان پشتش شکسته و شکستگی آن آشکار است و در استخوان پشت باقی مانده است.»[۱۳]

با صدهزار مردم تنهایی....

پیرمرد مغضوب نابینا از دربار رانده می‌شود و به زادگاهش برمی‌گردد:

شد آن زمانه که او انس رادمردان بود/ شد آن زمانه که او پیشکار میران بود
شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت/ شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود

هیچ کس نمی‌تواند به قطعیت بگوید که چرا چنین جفایی در حق او شده است، اما حال مردمان و روزگار به هم مانَد و دمدمی است و رودکی شعرها گفته است در باب این ناپایداری ذات جهان و آدمیان. شاید این شعر را وقتی داشته عصازنان و رنجیده‌دل به سوی روستایش، پنج رودک برمی‌گشته است تا آنجا بمیرد، سروده باشد:

با صدهزار مردم تنهایی/ بی‌صدهزار مردم تنهایی

به‌هرحال، وقتی رودکی به روایتی در سال ۳۲۹ قمری بی‌جان شد، هرکس به زبان فارسی سخن می‌گفت، شعری از او از بر داشت و هرکه شعری از او از بر بود، سر در گریبان کرده، افسوس خورده، افسرده گشت... خاصه خراسانیان.

منابع:

۱، ۷، ۱۰ پیشاهنگان شعر پارسی، دکتر محمد دبیرسیاقی، انتشارات علمی و فرهنگی

۲، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۲۱، ۳۱ محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، انتشارات کتابخانه ابن‌سینا

۳، ۵ درون‌مایه شعر رودکی، سیری در آرا و اندیشه‌های حکیم سمرقند و بازتاب جنبش‌ها و گرایش‌های عصر سامانی بر آن، محسن مدیرشانه‌چی، نشریه پاژ، شماره ۲

پی‌نوشت:

***این سخنرانی با عنوان «چند نکته تازه درباره رودکی» در شماره سوم و چهارم نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران در فروردین سال ۱۳۳۸ منتشر شده است.**

جایگاه رودکی در تدوین و ماندگاری زبان و ادبیات فارسی به بهانه زادروز او

کاروان‌سالار شعر

محبوبه عظیم زاده

درباره شاعر

عبدالرحمن‌جامی، محمدعوفی و برخی دیگر بر این باور بودند که رودکی کور مادرزاد بوده است. بسیاری اما می گفتند بینایی او را در پایان زندگی‌اش از او گرفتند. در سال ۱۹۵۶ میلادی یک هیئت علمی به سرپرستی میخائیل میخایلوویچ گراسیموف، مردم‌شناس و باستان‌شناس، قبر رودکی را شکافت و منطبق بر پژوهش‌های انسان‌شناسی و اشعار رودکی، به طرحی از چهره او رسیدند و چنین نتیجه گرفتند که چشمان شاعر را درنیاورده‌اند، بلکه سر او را روی آتش زغال گرفته‌اند و چشمانش به‌تدریج سوخته است. سعید نفیسی نیز گفته است: «استخوان‌های وی را یافته‌اند و آثاری در آن‌ها دیده شده است که می‌رساند در آن واقعه آزار و شکنجه و کشتار اسماعیلیه در بخارا وی را نیز زجر داده و چهره‌اش را به اخگر فروزانی فرو برده و با جسمی گداخته در چشمانش فرو کرده، او را کور کرده‌اند. وی در آن موقع مقاومت سخت کرده و استخوان پشتش شکسته است. پس کوری وی مادرزاد نبوده و وی را در پایان زندگی کور کرده‌اند.» در شرح تاریخی یمینی نیز چنین آمده است که رودکی در پایان عمر نابینا شده است و به سبب بیماری بر چشمش میل کشیده‌اند.(میل کشیدن یا برای دفع بیماری چشم انجام می‌گرفته؛ به این صورت که آهنی گداخته را بر چشم می‌کشیدند تا تیرگی و پرده‌ای که روی چشم ایجاد شده است(آب مروارید) از بین برود که برخی اوقات موجب کورشدن چشم بیمار می‌شده است. یا راهی بوده است برای شکنجه کردن؛ به این صورت که اگر می‌خواستند کسی را به کیفری یا به خشم و ستیزه کور کنند، آهن گداخته بر چشم او می‌کشیدند و او را نابینا می‌کردند.) توجیه دیگری که باعث می‌شود به نابینانبودن رودکی از بدو تولد استناد شود، سروده‌های اوست و اشارات رسایش به زیبایی‌ها و ظاهر طبیعت و زندگی. فارغ از همه این صحبت‌ها اما او را پدر شعر فارسی می‌خوانند و کسی که در تدوین و ماندگاری زبان فارسی نقش پررنگی چون فردوسی ایفا کرده است؛ هرچند شاید به اندازه او نامش بر زبان جاری نمی‌شود. چهارمین روز دی زادروز اوست و با یاد او گره خورده که با چشم ظاهر یا چشم دل، شعر فراوان سروده و در این وادی پیشگام است.

استاد بداهه‌گویی

با رجوع به منابع ارزشمند بزرگان شعر و ادبیات فارسی، تمجید و تعریف‌های فراوان به چشم می‌خورد. نظامی عروضی سمرقندی در «چهارمقاله»‌اش او را در مبحث «شعر عجم» بیش از دیگران ارج نهاده و همچنین «بدیهه‌گفتن و زودشعری» رودکی را ستوده است. جامی نیز در «بهارستان» از او چنین یاد کرده است: «در هشت‌سالگی قرآن را به‌تمام حفظ کرد و قرائت بیاموخت و شعرگفتن گرفت و به‌واسطه حسن صورت در مطربی افتاد و عود بیاموخت و در آن ماهر شد و نصربن احمد سامانی او را تربیت کرد. گویند او را دویست غلام بود و چهارصد شتر در زیر رخت و بار می‌رفت و بعد از وی هیچ شاعر را این مکنت نبوده.» محمدعوفی در «لباب‌الالباب» هم از او به‌عنوان یکی از اعجوبه‌های دوران نام برده است: «الاستاد ابوعبدا... جعفر محمد الرودکی السمرقندی از نوادر فلکی بوده است... اما خاطرش غیرت خورشید و مه بود. بصر نداشت، اما بصیرت داشت... چشم ظاهر بسته داشت، اما چشمه باطن گشاده.»

آیا رودکی صاحب اولین دیوان شعر بوده است؟

به‌رغم جایگاه مسجل رودکی در زبان و ادبیات فارسی، اینکه او صاحب اولین دیوان شعر بوده یا خیر، محل بحث است. حاج لطفعلی بیک آذر بیگدلی، شاعر و تذکره‌نویس، در «آتشکده» گفته است: «استاد ابوالحسن رودکی در روزگار دولت سلاطین آل‌سامان بوده و نخست در گنجینه شعر فارسی را او به کلید زبان گشود. گویند به غیر شعری از بهرام گور و مصرعی از خلف یعقوب‌بن لیث صفاری شعری به زبان فارسی گفته نشده و اگر هم شده، یحتمل که به‌علت دولت عرب ضبط نشده، به‌هرحال تا زمان رودکی شاعری صاحب دیوان نبوده.» امیرالملک شاعر نیز در «شمع انجمن» گفته است: «رودکی سمرقندی کاروان‌سالار شعر است و... اول کسی که به تدوین سخن فارسی پرداخت و گل‌های بوقلمون را گلدسته ساخت، اوست.» صدرالدین عینی، شاعر و نویسنده اهل تاجیکستان، در «نمونه ادبیات تاجیک» نیز بر این باور است: «نظر به اتفاق اهل تذکره و تراجم احوال، استاد رودکی اول کسی است که شعر فارسی را از قصیده، غزل، قطعه و رباعی تدوین کرده.» ادیب هندی، مولانا محمدحسین آزاد، اما در «سخندان فارسی» گفته است: «سلسله نظم را از او آغاز می‌کنند، ولیکن کسی نمی‌نویسد که دیوان او را دیده است یا خیر. بنده در بعضی از بلاد ایران سفر کرده و با دانشمندان آنجا صحبت نموده، هرکه را دیدم، به‌جز از چند قصیده معمولی چیزی از استاد سراغ ندارد.»

اگر رودکی و فردوسی نبودند، زبان ما این نبود

مجتبی مینوی در این‌باره گفته است: «این فارسی را به‌صورتی که در مدت این هزار، هزار و یکصد سال، وسیله تفهیم و تفاهم ما ایرانیان بوده است و در عالم ادبیات آثار گران‌بها و جمیل ما با آن سروده و نوشته شده است، شعرا و نویسندگان بدین‌صورت ساخته‌اند و استاد و پدر همه آن‌ها رودکی سمرقندی بوده است. رودکی را بدین اعتبار پدر زبان فارسی می‌توان نامید. وی در عصر نهضت فرهنگی و علمی ایرانیان در قرن سوم و چهارم هجری می‌زیست و مدار و محور آن نهضت زبان فارسی بود و زبان فارسی به این صورت فقط به آن جهت مدار و محور نهضت ایرانیان گردید که شاعران قرن دوم و سوم آن را وسیله بیان اندیشه‌ها و تخیلات شاعرانه خویش ساختند. و یقین است که اگر رودکی (و چندی بعد از او فردوسی) چنان آثار ادبی بزرگی به این زبان به وجود نمی‌آوردند، امروز زبان ما این نبود که هست.»

منظومه‌ها و سروده‌های گران‌سنگ

مسئله دیگری که به جایگاه رودکی در تدوین و ماندگاری زبان فارسی اعتبار می بخشد، سروده‌های بی‌شمار اوست و آثار گران‌بهایش. گفته می‌شود رودکی دارای هفت منظومه بوده که یکی از آن‌ها «کلیله و دمنه» است. او داستان معروف «سندبادنامه» را نیز بر وزن «کلیله‌ودمنه» به نظم درآورده است. با این حال، با گذر زمان و حمله مغول به شهرهای ایران که یکی از آن‌ها سرزمین رودکی یعنی سمرقند بوده، تقریبا چیزی از این آثار شاخص باقی نمانده است. درباره تعداد اشعار رودکی نیز نظرات به‌شدت متفاوت است و البته به نظر می‌رسد بسیاری از آن‌ها اغراق‌آمیز باشد. اسدی طوسی می‌گوید رودکی بیش از ۱۸۰ هزار بیت شعر داشته است و رشیدی سمرقندی بیتی دارد با این مضمون که: «شعر او را برشمردم سیزده ره صدهزار/ هم فزون‌تر آید ار چونان که باید بشمری» که منظور از سیزده‌ره صدهزار می‌شود هزارهزار، یعنی یک میلیون و سیصدهزار بیت. به هر حال، از این حجم شعری که به او نسبت داده‌اند، ششصدهفتصد بیت بیشتر باقی نمانده است.

منابع:

دیوان رودکی سمرقندی بر اساس نسخه سعید نفیسی مجتبی مینوی، برزویه حکیم و رودکی شاعر و نشو و نمای زبان فارسی

رودکی و خیام، همانندی‌های فکری و شعری دو سراینده حکیم، محسن مدیرشانه‌چی